گفت و گوی شهروند با گیسو شاکری

سفر به اعماق با صداي جادوئي گيسو شاكري

گفت و گو: نسرين الماسی

ما را به دم پير نگه نتوان داشت — در خانه دلگير نگـــه نتوان داشت
آن را كه سر زلف چو زنجير بود — در خانه به زنجير نگه نتوان داشت

اواسط جون 2001، دوازدهمين كنفرانس بنياد پژوهش هاي زنان در سوئد برگزار و گزارش كامل آن در شهروند شماره 595 (29 جون 2001) درج شد، ولي دليل اين يادآوري ، معرفي گيسو شاكري است. سي دي جديد گيسو به دستمان رسيد و با آنكه اين سي دي شامل سه آهنگ بيشتر نيست ولي آنچنان دلنشين است و آنچنان صداي جادويي او با اشعار انقلابي همخواني دارد، كه بارها گوش دادن به آن هم كم است.

بهترين راه معرفي گيسو، گفت وگويي است كه با او در سوئد داشته ايم و در همان شهروند 595 درج شد ولي لازم ديديم كه بخش هايي از آن را بازچاپ كنيم تا بدينوسيله كار ارزشمند او را در راه احياي موسيقي ايران ارج گذاريم .

***

گيسو شاكري در سال 1953 در ايران متولد شد و از سال 1981 رديف آواز سنتي ايران را در محضر استاد ناصح پور فرا گرفت. از سال 1988 در سوئد زندگي ميكند و در كنار حرفه ي اصلي خود "مشاور امور خانوادگي و تربيتي" در حفظ و اشاعه فرهنگ ايران زمين در زمينه هاي مختلف از جمله معرفي و اجراي كنسرت موسيقي ايراني، طراحي و تهيه و نمايش لباسهاي محلي زنان ايران و برگزاري شب هاي تبادل فرهنگي فعاليتهاي بي شماري داشته است.

* خانم شاكري عزيز با سلام و سپاس، ميخواستم بگويم از روزي كه صداي شما را در شب پاياني برنامه بنياد پژوهشهاي زنان در استكلهم شنيدم، طنين صداي دلنشين تان همچنان در جانم هست. و اين تنها صداي زيباي شما نبود كه در جان آدم لانه ميكرد، بل مجموعه اي از زيبايي و هارموني بود كه از جان برميخاست و بر دل مينشست. انتخاب شعر، نوع ارائه و صداي بسيار زيباي شما همه با هم جمع شدند و جانها و دلها را تسخير كردند. از كي شروع كرديد؟

گيسو شاكري: ميتوانم بگويم خوانندگي را از خيلي جواني شروع كردم، به علت اينكه صدا ارثي بود در خانواده ما به قول معروف با لالايي مادربزرگ و "مرغ سحر" و "امان از دل" او ميشود گفت من قدمهاي اول آشنايي با موسيقي را برداشتم. از همان زمان صفحه هاي سنگي كه پدربزرگ توي گرامافون ميگذاشت دريچه ي دنياي موسيقي به روي من گشوده شد و از همان كودكي در من شوق به موسيقي سنتي و اصيل ايراني شروع شد. از نوجواني شروع به خواندن كردم. از گروه كر مدرسه شروع كردم، بعد در مسابقات دبيرستاني آواز شركت ميكردم و اول ميشدم. ولي هرگز با اينكه عاشق موسيقي بودم، اين كار را به عنوان حرفه برنگزيدم. با اينكه بسيار پيشنهاد شده بود كه حرفه اي كار كنم اما همچنان كار كردم و غيرحرفه اي ماندم.

* چرا؟

ـ نميدانم چرا، دوست نداشتم اين كار به حرفه ام تبديل شود. اما سرانجام در برابر اصرار دوستان تسليم شدم و تصميم گرفتم بروم و تعليم آواز ببينم. تعليم رديف موسيقي ايراني را پيش آقاي ناصح پور ديدم. اما بيش از هر چيز براي من حفظ و اشاعه اين گونه از موسيقي مهم بود، و به همين دليل به كارم ادامه دادم. بعد هم كه از ايران خارج شديم، در خارج از كشور هم كار كردم، اما خيلي محدود. كار اصليم ديگر نبود. در كنار كار اصليم به اشاعه فرهنگ ايران و موسيقي ايران همچنان ادامه ميدادم. البته بيشتر فعاليتهاي من براي سوئديها بود و با اينكه اينگونه موسيقي چندان به گوش آنان آشنا نيست ـ نه تنها ناآشناست بلكه ميتوانم بگويم براي آنان گونه اي موسيقي خارج و غريب است، دستگاههايي مانند شور و مايه هايي مانند ابوعطا براي آنان خيلي غريب و ناآشناست0 باز ماهور و اصفهان اندكي آشناتر است. ولي دستگاهها و مايه هاي ديگر خيلي برايشان غريبه است ـ اما باهمه اين تفاصيل هر وقت برايشان برنامه اجرا ميكردم، بسيار مورد استقبالشان قرار ميگرفت. خيلي لذت ميبردند. به قول خودشان برايشان نوستالژي بود، حالت عجيبي داشت برايشان.

* آيا با گروه مشخصي كار ميكنيد و يا براي هر كدام از اجراها از گروه همخوان با آن اجرا استفاده ميكنيد؟

ـ گروه مشخصي هيچوقت نداشتم. گروهي كه بشود روي آن نامي نهاد و با آن، همه برنامه ها را اجرا كرد. زيرا حفظ يك گروه، هم با مشكلاتي همراه است و هم، به توان و امكان و اصراري در كار نياز دارد كه با وضعيت كاري من چندان همخوان نيست. با گروهي از دوستان و آشنايان و بيشتر با بستگان كوشيدم كه تدارك برنامه هاي محدود و مورد اشاره را ببينم.

* در برنامه اي كه در بنياد ارائه داديد تم اصلي سرشار از حساسيت نسبت به مسئله زن و موقعيت زنان بود. آيا اين ويژگي به دليل اجراي برنامه براي بنياد بود يا اين حساسيت و توجه در خودتان صرف نظر از نوع برنامه هست؟

ـ من هميشه ميكوشم يك اصل كلي را مراعات كنم، در هر جا كه برنامه داشته باشم تلاش ميكنم ويژگيهاي شنوندگان برنامه ام را در نظر بگيرم. اين ويژگيها شنوندگان و حال و هوا و فضا را شامل ميشود. و من ميكوشم در همان فضا و حال و هوا برنامه ام را اجرا كنم. علاوه بر اينها نگاه و باور و نظر خود من و اهميت داشتن مسئله زنان در انتخاب شعر و تصنيف و اجرا بي تاثير نبود. براي نمونه انتخاب شعرهاي امير جاهد به دليل توجه شاعر به مسائل اجتماعي و همچنين زيبايي شعرها، گونه اي تاكيد از سوي من بر هر دوي اين ويژگيهاست و ميكوشم اين را در اجراهايم نشان دهم. و بايد بگويم كه استاد امير جاهد در تصنيف سرايي اجتماعي بي نظير است و من ميكوشم اجرايي شايسته آثار او ارائه دهم.

در مورد برنامه اي كه در بنياد شما از ما ديديد ميكوشيدم كارهايي را انتخاب كنم كه به تم امسال بنياد كه "چه بايد كرد؟" بود نزديك باشد و شعرها و تصنيف ها و تاكيدهاي من حول همين تم بود. و فكر كردم شعرهايي انتخاب كنم كه هم پيامي داشته باشد و هم بتواند باعث ايجاد تحرك در شنونده ها بشود. شعر اول كه من به آواز خواندم اينجور شروع ميشد:

ما را به دم پير نگه نتوان داشت/ در خانه دلگير نگه نتوان داشت
آن را كه سر زلف چو زنجير بود/ در خانه به زنجير نگه نتوان داشت

* هيچوقت غبطه خورده ايد كه چرا به صورت حرفه اي به سوي موسيقي نرفتيد؟

ـ نه، هيچوقت اين احساس را نداشتم. با اينكه اين كار اصلي من نبوده، ولي در حد توان خودم در اشاعه اين موسيقي كوشيده ام. به هر حال من در شمال سوئد بيكار نبودم.

* فكر نميكنيد گونه اي خودخواهي در شما بوده كه صدايي به اين زيبايي را محبوس كرديد و ديگران را از آن محروم؟

_ راستش خودم خيلي به اين فكر كردم. روي درست و غلط بودن اين كار خيلي فكر كرده ام. متاسفانه فضاي هنري ايران در پيش از انقلاب و بگو و مگوها و پشت هم حرف زدنها و براي هم زدنها كمي دچار ترديدم كرد. هيچكس هيچكس را قبول نداشت و همه فقط ايراد هم را ميگرفتند و اين باعث شد كه من زده شوم و وارد اين دنيا نشوم، در حالي كه من باور دارم كه هر كس هر كاري ميكند، زيباست. سليقه اي است قضيه و بس. اين بود كه هميشه ميترسيدم من هم غرق در همان فضايي شوم كه هميشه از آن حذر ميكردم.

اما اينكه ميگوييد محروم كردم، خوب اينقدر خواننده هاي خوش صدا هستند كه فكر نميكنم من كسي را محروم كرده باشم.

نميدانم شايد حالا شروع كنم كه بيشتر كار كنم و آن كمبود را جبران كنم. موقعيت كاري و اوضاعي كه در حال حاضر دارم يك ذره دست و بالم را بازتر كرده است و ميتوانم بيشتر كار كنم.

* تا جايي كه ميدانم در يك خانواده هنرمند و هنردوست به دنيا آمديد، خواهر زاده زنده ياد نصرت رحماني شاعر هستيد. اين مسئله چقدر در پرورش روحيه ي هنرمندانه در شما تاثير داشته؟

_ اينكه آدم از خانواده اي هنرمند و سنت شكن بيايد بسيار در كار و آثارش موثر خواهد بود. من از نصرت خيلي تاثير گرفتم. بارها گفته ام كه من او را تنها به دليل يك شاعر برجسته بودن نيست كه قبول دارم، بلكه به دليل خصوصيات اخلاقيش بي نهايت براي او احترام قائلم. به نوعي، من آزادي و عشق را از او ياد گرفتم. با اينكه با او اختلاف سني زيادي داشتم از كودكي به او خيلي نزديك بودم، و خيلي او روي من تاثير گذاشت. حتي شايد حسادت ميكردم به او و فكر ميكردم چقدر دلم ميخواهد كارهاي او را انجام بدهم، ولي من شهامت انجام كارهاي او را نداشتم. وقتي آدم در يك خانواده هنرمند زندگي ميكند، برخي چيزها از جمله مشكل شهرت و محبوبيت و معروفيت را ديگر به آن شكل ندارد. با اينكه من هم مثل هر انسان ديگري، از اينكه مورد تشويق و تمجيد ديگران قرار بگيرم و ببينم ديگران به كارم عشق ميورزند لذت ميبرم، اما به دليل همان فضايي كه اشاره كردم اين مسئله براي من ديگر آن قدرها تعيين كننده نبود و همين باعث ميشد كه نفس كار را محور و مركز توجه بدانم و نه مطرح شدن را. چون در خانواده آزاده اي به دنيا آمدم در انتخاب هايم آزادي عمل داشتم. هر گاه از خودم ميپرسم اگر دوباره به دنيا بيايي كدام كار و يا دوره زندگي ات را تكرار نخواهي كرد، ميبينم همه كارها و ادوار زندگي ام را تكرار خواهم كرد. حتي آن كارهايي كه نتيجه خوبي هم نداده اند. خوبي و بدي نتيجه اش برايم مهم نيست، نفس عمل حاصل آزادگي مهم است.

بودن با نصرت و در كنار او بزرگ شدن موهبتي است كه هرگز فراموشم نميشود. شبها او مينشست و شعر ميگفت و من كه دختر جوان تازه بالغي بودم، بارها نخستين شنونده شعرهاي او بودم، و در همان نوجواني از او ميخواستم بگويد معني اين شعرها چيست و او ميگفت خواهي فهميد. او راست ميگفت حالا ميفهمم كه كارهايش، حرفهايش و رفتارش چقدر مهم اند. نميگويم بود، ميگويم هست چون براي من نصرت هميشه هست.

* گيسو شاكري يك زن مدرن است. افكار مدرني دارد، زندگيش مدرن است، اين زن مدرن موسيقي ايراني اصيل و سنتي كار ميكند و اين موسيقي را عاشقانه دوست دارد، اين تناقض و تركيب را چطور توضيح ميدهيد؟

_ من نميدانم اسم اين را ميشود تضاد نهاد يا نه، اين نوعي عادت و طرز تفكر در خانواده من بوده است. همان زمان كه نوجوان بودم، دوستانم مرا تمسخر ميكردند كه اين موسيقي دلي دلي چيست كه تو گوش ميكني؟ من اما فكر ميكنم اين يك نوع عادت گوشي است. فكر ميكنم كاراكتر من خيلي سنتي است همين الان هم كه در سوئد زندگي ميكنم حفظ و اشاعه موسيقي اصيل برايم مهم است. عاشق فرهنگ ايران هستم. عاشق آن فضاي سنتي ايران هستم. مثلا دوست دارم كه توي انگاره چاي بخورم. دوست دارم خاك انداز در خانه داشته باشم. دوست دارم كه آتش گردان در خانه داشته باشم اين ها

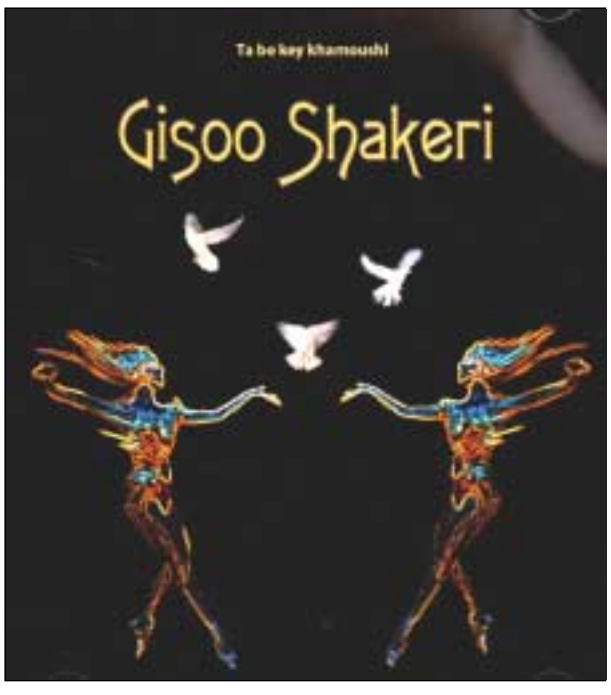

چيزهايي است كه آدم از كودكي با آنها اخت ميشود و عادت ميكند و ياد ميگيرد. من فرهنگ ايران را دوست دارم و همه چيزهايي را كه به سنت ايراني بستگي دارد دوست دارم، و سعي ميكنم حفظش كنم و اين شامل حال موسيقي ايراني هم ميشود. براي همين "اصل" را معيار ميدانم. مثلا در جاز به لوئي آرمسترانگ گوش ميدهم، در موسيقي ايراني به روح انگيز و قمر. در همه چيز تقريبا از همين روش پيروي ميكنم. هميشه به سرچشمه ميروم.